این صحنه خانه من است

عمرش با عشق به تئاتر گذشت

مرضیه برومند

● از شنیدن خبر پرواز هما روستا متأثر شدم. مدت‌ها بود، همه می‌دانستیم او به‌شدت بیمار است و استقامت او در برابر این بیماری، واقعا تحسین‌برانگیز بود. هما، سراسر عمرش را با عشق‌ورزیدن به تئاتر سپری کرد و تا آخرین لحظه به آن وفادار ماند. یادش گرامی.

زیر آسمان فیروزه‌ای

همدردی سینماگران با قربانیان «منا»

● **شرق:** ابعاد فاجعه «منا» آن‌قدر وسیع و دردناک بود که در این مدت، بسیاری از چهره‌های سیاسی و فرهنگی برای روشن‌شدن ابعاد این موضوع و همدردی به بازماندگان واکنش‌های متفاوتی نشان دادند. اهالی خانه سینما نیز از این قائده مستثنا نیستند. آنها دور هم جمع شدند تا تصمیماتی در این‌باره اتخاذ کنند؛ نوشتن نامه‌ای به دبیرکل سازمان‌ملل که توسط هنرمندان و مردم امضا خواهد شد، ساخت مستندهایی از این فاجعه و تجمع در خانه سینما به‌منظور همدردی با قربانیان، از برنامه‌های این نهاد صنفی است. سیدرضا میرکریمی، مدیرعامل خانه سینما، در جلسه‌ای که دیروز در خانه سینما برپا شد، در این‌باره گفت: بعد از این اتفاق هولناک که اخبارش به دستمان رسید، نگرانی‌های زیادی در میان مردم، فرهنگیان و اقشار مختلف به وجود آمد. متأسفانه عدم دسترسی درست به اطلاعات و آمار و جلوگیری مسئولان عربستانی از اعزام نیروهای کمکی و کمیته‌های حقیقت‌یاب باعث شد که مسئله بغرنج‌تر شود و بالطبع نگرانی‌ها افزایش پیدا کند. او افزود: حج بزرگ‌ترین آیین دینی مسلمانان است و اهمیت ویژه‌ای دارد. هرگونه بی‌مبالاتی و بی‌اعتنایی به حجاجی که در یک آیینی شرکت کرده‌اند که کرامت انسانی در آن از ارج و قرب بالایی برخوردار است، با فلسفه حج منافات دارد. متأسفانه این اتفاق نشانه‌هایی از بی‌اعتنایی و عدم دقت لازم کسانی است که مسئولیت امنیت این مراسم را برعهده دارند. میرکریمی با اشاره به اینکه خانه سینما به‌عنوان نهاد صنفی، مدنی و صاحب نفوذ در افکار اجتماعی خود را موظف می‌داند در مسائلی که به افکار ملی و موضوعات انسانی مربوط می‌شود ورود کند، گفت: با رایزنی‌هایی که انجام شد، کمپینی با ابتکار خانه سینما و همراهی موزه صلح راه‌اندازی خواهیم کرد که در آن خطاب به دبیرکل سازمان ملل نامه‌ای نوشته خواهد شد تا از این مقام بین‌المللی بخواهیم در جهت روشن‌شدن حقایق قدم‌های مؤثری بردارد. این نامه ابتدا توسط هنرمندان در رشته‌های مختلف و سپس توسط مردم امضا می‌شود و توسط جمعی از سینماگران به دست دبیرکل سازمان‌ملل خواهد رسید. میرکریمی افزود: یک برنامه دیدار با خانواده‌های بازماندگان این فاجعه به محض بازگشت و استقرار آنها خواهیم داشت. قرار شد کمیته‌ای سازوکار این دیدارها را برعهده بگیرد و پیگیری کند. امروز (دوشنبه) ششم مهر نیز تجمعی در خانه شماره دو سینما در خیابان وصال از ساعت ۱۸ برای ابراز همدردی با قربانیان این حادثه انجام می‌شود. ساخت فیلمی مستند از این اتفاق نیز دیگر پیشنهاد این نهاد صنفی در واکنش به فاجعه ماست. مدیرعامل خانه سینما در این خصوص گفت: یکی از پیشنهاداتی که امروز در جلسه مطرح شد این بود که از مجاری قانونی و حکومت سعودی درخواست کنیم، اجازه دهند تعدادی از فیلمسازان ما برای ساخت فیلم‌های مستند که هدف آنها حقیقت‌یابی و ریشه‌یابی این اتفاق برای جلوگیری از تکرار آن است به این کشور سفر کنند. میرکریمی در ادامه با اشاره به اینکه کمپین جمع‌آوری امضای ما مختص به ایران و قربانیان ایرانی نیست، گفت: ما با همه کسانی که در این آیین ایمانی جان خود را از دست داده‌اند ابراز همدردی می‌کنیم. به نظر من در اتفاقی که چه به صورت سهوی اتفاق افتاده باشد یا خدای‌نکرده عمدی در آن بوده، حکومت سعودی مسئول آن است و باید مسئولیت آن را برعهده بگیرد. در پی تصمیم خانه سینما، انجمن تهیه‌کنندگان مستقل سینمای ایران نیز در اطلاعیه‌ای از همکاران سینمایی و مردم درخواست کرده است که در تجمع ششم مهرماه خانه سینما شرکت کنند. این تجمع ساعت ۱۸ در خیابان وصال، نبش کوچه شفیعی، پلاک ۲۸ انجام خواهد شد. این انجمن در این اطلاعیه خواستار تشکیل کمیته‌ای جهانی برای تحقیق پیرامون دلایل بروز چنین فاجعه‌ای و تدبیر برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی شده است.

روستا در کنار سمندریان آرام می‌گیرد

پرواز «هما» تا «حمید»

عسل عباسیان

هما روستا، در شصت‌ونهمین سالروز تولدش، پرواز کرد؛ بازیگری که فقط یک بازیگر نبود، هنرمندی بود که نه‌فقط در تئاتر و سینما، بلکه در ساحتِ زندگی، هنرش را خرج می‌کرد، همان‌گونه که سال‌ها یار و همراهِ سمندریان شد و تا خانه ابدی‌اش او را بدرقه کرد. همان بانوی چشم‌روشنی که اشک‌هایش در فراغ سمندریان، بیش از اشک‌های یک همسر، در غم ازدست‌دادن همراهِ سالیانش، بر زمین چکیدند. اشک‌های او در ظهر داغ تیرماه ۹۱، چشمه‌ای بودند که نه‌فقط در فراغ شریک زندگی، که در سوگِ یک آفریننده سترگ می‌جوشیدند...؛ آفریننده‌ای که روستا نیز در آثارش هنرنمایی کرده بود، آثاری همچون «بازی استریندبرگ»، «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی»، «باغ‌وحش شیشه‌ای» و... حیف که سمندریان نبود تا در اردیبهشت ۹۲، آخرین نقش‌آفرینی‌اش را در «باغ آلبالو»ی حسن معجونی تماشا کند و درخشش دوباره‌اش بر صحنه را ببیند. سمندریان اما پیش از آن، هنرمندی این بانوی بازیگر را کم ندیده بود؛ «مسافران» بیضایی، «از کرخه تا راین» حاتمی‌کیا، «گزارش یک قتل» محمدعلی نجفی و... همه فیلم‌هایی بودند که در کنار تئاترهای متنوع، هما روستا طی ۶۹ سال عمرش، با ایفای نقش در آنها، جاودانه شد. گرچه سرطان، هما روستا را در سال‌های پس از سمندریان، بی‌رمق کرده بود اما هرگز لبخند از صورت این بانوی مهربان تئاتر محو نمی‌شد. او همیشه می‌خندید، به تماشای تئاترها می‌رفت و جانانه به هنرنمایش عشق می‌ورزید. در برگزاری سومین جشن آکادمی سمندریان، در آخرین روزهای اردیبهشت امسال، همچنان با لبخند و گشاده‌رویی میزبان علاقه‌مندان به سمندریان و تئاتر بود و هیچ‌کس در آن جشن باشکوه در شب اردیبهشتی و بارانی عمارت مسعودیه، فکرش را نمی‌کرد درخواست هما روستا از اهالی این آکادمی برای برقراری همیشگی این جشن، وصیت هنری او باشد. گرچه هما روستا پنج مهر ۱۳۹۴، در لس‌آنجلس در زادروز تولدش، به سوی حمید سمندریان پرواز کرد و صحنه از فراغش داغدار شد. اما تا همیشه در خاطر دوستداران هنر نمایش جاودان خواهد ماند. پس از انتقال او به تهران، روستا در قطعه هنرمندان، کنار سمندریان آرام می‌گیرد.

چه می‌توان گفت در این فقدان؟

گلاب آدینه

در سوگ بانوی هنرمند، هما روستا، چه چیز می‌توان گفت، جز ابراز تأسف؟ جز ناتوانی در انجام کاری که بتوان از این مرگ‌ومیرها جلوگیری کرد؟ چه می‌توان کرد جز برپشت دست کوبیدن و روی‌پازدن و عاجزبودن از انجام هر کار دیگری. هیچ نمی‌توان گفت. متأسفانه من شانس این را نداشتم که با خانم روستا، در فیلم یا تئاتری همبازی شوم ولی خانم روستا همیشه برای من هنرمند مهمی بودند و همیشه دوستشان داشتم و حالا در فقدانشان، داغدارم.

چه‌تواند کردن؟

عباس جوانمرد

چه می‌توان گفت در فقدان آدمی، که بودش خیلی بهتر از نبودش است. این‌روزها خبرهای بد ما را احاطه کرده‌اند و هم‌سن‌وسالان ما یکی‌یکی در نوبتند. در سوگ هماخانم، این شعر گویای درد ماست: «چه بگویم که دل افسردگیت از میان برخیزد؟/ نفس گرم گوزن کوهی/ چه تواند کردن؟/ سردی برف شبانگاهان را/ که پر افشانده به دشت و دامن؟» فوت حمید سمندریان که برای ما بسیار دردناک بود و حالا غم فقدان هما نیز به آن افزوده شد.

سوگ یار رفیقم حمید

داوود رشیدی

هما روستا، بانوی هنرمند، همسردوستم حمید سمندریان بود، که در کارهای مختلفی از جمله سریال «آخرین ستاره شب» با هم همکار بودیم. پس از فوت حمید، من و همسر و دخترم دائم به او سر می‌زدیم. با شنیدن خبر فوتش، به‌غایت متأسف شدم. اولین‌بار، سال‌ها پیش توسط مرضیه برومند با او آشنا شدم؛ زمانی که در اداره تئاتر مشغول به کار بودم. هما بعدها به دانشگاه هنرهای دراماتیک رفت، همسر حمید شد و تبدیل شد به یکی از بهترین بازیگران زن ایران و دوستی‌مان سال‌ها دوام داشت.

سؤال‌های بی‌جواب

فرزانه ابراهیم‌زاده

گاهی صبح‌هایی از راه می‌رسند که منتظرش نیستی؛ صبحی که گوشی موبایل را برمی‌داری و از میان چشم‌های نیمه‌باز یک‌بار خبری فوری را می‌بینی که خواب از سرت می‌پرد: «هما روستا درگذشت».

با آنکه می‌دانی که بیماری این روزهای آخر توانش را گرفته و ضعیف‌ترش کرده بود، باز هم انتظارش را نداری و به‌دنبال تکذیبش می‌روی. اما خبر همان است که شنیدی با همان ضربه‌های تندوتیزش. او درست در روزی که همه آماده می‌شدند تولد ۶۹سالگی‌اش را جشن بگیرند برای همیشه این جهان را ترک کرده و به حمید سمندریان پیوسته است؛ حمید که این سه سال دوری‌اش چقدر سخت و طاقت‌فرسا بود برایش و هیچ‌کسی آن را آن‌قدر که او تاب آورد نفهمید. خبر به همین سادگی کلماتش تأیید می‌شود و ناگهان به یاد آن شب بارانی بهار ۹۴ می‌افتی که میان رعدوبرقی که آن شب دامن عمارت مسعودیه را گرفت برای آخرین‌بار دستش را فشار دادی و برایش آرزوی سلامتی کردی و او مهربانانه تنها خندید.

تلفن‌ها به صدا درمی‌آید و باید از دیگران یادداشت بگیری و سوگ‌نامه‌ای بنویسی. همیشه نوشتن کار ساده‌ای نیست. نوشتن برای سوگ کسانی که می‌شناسی، سخت‌ترین کار دنیاست. خبرنگاربودن اما گاهی سخت‌ترش می‌کند. به‌خصوص که قرار باشد از رفتن کسی بنویسی که در سال‌های زیادی که در این حوزه فعالیت می‌کردی همیشه با روی گشاده پاسخ تلفن را می‌داد، با آن تن خاص صدا و لهجه منحصربه‌فردش و تو می‌دانی که دیگر او نیست که پاسخ آن تلفن را با پیش‌شماره ۸۸ بدهد و با مهربانی بگوید: «بله عزیزم بفرمایید».

گاهی نوشتن سخت است؛ وقتی کسی می‌رود و تو به یادت می‌افتد که چند وقت پیش وقتی هنوز حالش به بدی این ماه‌های آخر نبود قرار گذاشته بودی یک روز مقابلش بنشینی و درباره رضا روستا، پدرش، با او صحبت کنی. از خاطره‌های روزهای زندان قصرش و زندگی در غربت روسیه و برلین بگویی. قول داده بودی از او بپرسی فرزند مردی آن‌چنان سیاسی و مبارز بودن چطور بوده است؟ یادت می‌افتد چقدر سؤال ناتمام داشتی از روزهای تحصیلش در آلمان شرقی و خاطراتی که از آن‌سوی شهری داشت که یک دیوار غرب و شرقش را دونیم کرده بود؟ در دفتر سؤال‌هایت حتما سؤال‌هایی از خاطره استادی جوان می‌پرسیدی که باغ‌وحش شیشه‌ای را با بازی صادق هاتفی و مهشید افشارزاده روی صحنه برده بود و بعد خودش در نقش لورا آن‌چنان درخشیده بود که بسیاری از مجله‌های آن زمان از تولد یک ستاره گفته بودند. ستاره‌ای که حمید سمندریان بهتر از هرکسی کشفش کرده بود. از روزهایی که حمید به جرم ترجمه «دایره گچی قفقازی» دیگر از سردر دانشگاه تهران نمی‌توانست بگذرد و... اما از این سؤال‌های بی‌جواب زیاد هستند که می‌توانی صفحه‌های زیادی را با آنها پر کنی.

چشم‌ها را می‌بندی و همه فکرها را رها می‌کنی و فقط به آن روز گرم تیرماه ۱۳۹۱ فکر می‌کنی که هماخانم را در خانه هنرمندان بالای سر حمید سمندریان دیدی از آن روز، هما هم دیگر نبود.

ادامه از صفحه ۹

هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند

طبیعتا در ادامه، میهمان‌ها می‌توانند بیشتر دست‌چین شوند؛ البته یک خطر برای برنامه دارد که ممکن است دیرتر راه بیفتد! اما با همین وضعیت هم باید گفت که در تلویزیون پاستورال ایران و با این میزان از فیلترینگ آدم‌ها، تا همین جایش هم خوب عمل کرده است؛ باید با دقت برنامه را دید و البته از خنده، فراتر رفت گاهی، تا فهمید که گفت‌وگوها چقدر سهل و ممتنع‌اند.

خنداننده برتر: تا همین‌جایش هم با معرفی علی مسعودی (علی مشهدی)، امیرمهدی ژوله، سجاد افشاریان و یکی، دو نفر دیگر و به دلیل افزایش ظرفیت خنده در تلویزیون ایران، برنده است و کار خودش را کرده؛ راستش و با شرمساری باید گفت که از تنور آن طنازان سابق، دیگر نانی گرم نمی‌شود و کمتر پیش می‌آید که مثل مهران غفوریان، بتوان انرژی نهفته مردمی را رهاند. می‌توان با خیالی راحت گفت که همه کمدین‌های جدید- حداقل در مسابقه خنداننده برتر- از اسلاف پیشین خود سبقت گرفته‌اند. فکرش را بکنید باز هم با این میزان از ممانعت‌ها و برنامه‌های طنز ضعیف، خندوانه چه لطف بزرگی به مخاطبان خود کرده است. افزایش ظرفیت خندیدن، یک طرف، افزودن شماری از کمدین/ بازیگرهای تازه‌طعم برای این تلویزیون سنگین ایران هم یک طرف.

امیرمهدی ژوله: او در دو اجرا با نمایشی خنک و روایتی نسبتا انتقادی از اتفاقات اطراف خود، ناگهان شکلی از یک ایستاخند غریب و مدرن را به دایره نمایش‌های تلویزیونی آورد و به جایگاه خنده سالم افزود. ژوله نویسنده است و آمادگی‌اش در اجرا را باید بیشتر مرهون فکرشدگی متن‌هایش دانست؛ برخلاف دیگران، انعطاف بدنی لازم را ندارد و از ساده‌ترین عناصر برای زمان خود بهره می‌برد، یک سنگ‌پا، یک صابون عهدقدیم و لوله قلیان و...، و بعد این‌همه انرژی رهاشده درست. سال‌هاست که همه مسئولان از مضرات قلیان و چه و چه و چه حرف می‌زنند، بعید می‌دانم به اندازه همین چنددقیقه ژوله اثرگذار بوده باشند. ضمنا او در برنامه اخیرش با ظرافت مسائل مربوط به دوست‌داشتن‌های مردمی را تحت عنوان ژوژولو و ژولی یا و... مطرح کرد؛ این دقیقا همان اتفاقی است که تلویزیون ما آن را لازم دارد، دست‌برداشتن از تابوسازی‌های پوچ؛ و اتفاقا مطرح‌کردن چیزهایی که شاید در اصل و برنهاد خود، خنده‌دار باشند. ژوله این اتفاق را رقم زد. ضمنا مواجهه او با امین حیایی، این فرصت را هم به‌وجود آورد که آن فضای دوقطبی- اینجا نسبتا شیرین- دوباره شکل بگیرد. برای مردمی که ایجاد درام، نقشی اساسی در حرکتشان دارد، ژوله و حیایی کاری کردند کارستان. البته بهتر است که همه ما دنباله‌رو و مشوق کار خوب باشیم در هر زمینه‌ای؛ اما گویا براساس تبارشناسی ما ایرانیان، ایجاد یک کشش دراماتیک در محیط، بیشتر ما را به تحرک وامی‌دارد!

علی مسعودی: اگر نگوییم بی‌نظیر که واقعا کم‌نظیرست. هرچند خاطره‌گویی را سرلوحه کارش کرده است، اما او به زنجیره‌ای از شیرینی و سلسله‌خنده متصل است و از این نظر واقعا کمدین بانمکی است و شوخ‌طبعی و اجراهایش بسیار دقیق و استثنایی است؛ من این استثنایی آخر را برای اجرای اخیر او به کار می‌برم که در حال روایت یادگیری رانندگی، با قدرت تصویرسازی کم‌نظیرش، از یک پرنده‌ای (کرکس) در آسمان نام برد که از حیرت اتفاقات صحنه، آن بالا، فریز شده بود و از تعقیب سگ‌های خشمگینی حرف زد که، با عذرخواهی، صحنه هراسناک را ترک می‌گفتند! او شوخی تلویزیونی را برای نخستین‌بار و توأمان به‌شکلی ابزورد و دلنشین وسعت داد، این تصویرسازی کاملا سوررئال، قدرت ایستاخند او را بسیار بالا برد و رسما فاصله‌اش را با دیگران افزود. فکرش را بکنید که مسعودی چه ظرفیت استثنایی‌ای را با خود حمل می‌کند، همه‌چیز برای کمدی کلامی او مهیاست، به‌ویژه که ابایی از بازآفرینی وقایع خانوادگی‌اش ندارد و از آن به شکل یک امکان ویژه و شیرین هم بهره می‌گیرد.

علیرضا خمسه: در سری اول خندوانه خیلی خوب بود، در اینجا با یک اشتباه تاکتیکی از همراهی الاغی با بچه‌اش، تقریبا می‌توان گفت که قافیه را باخت. خمسه نمی‌توانست به مقصودش برسد، زورش را زد تا از موضوع، معنایی فرامتن بسازد، اما همان فرامتن، دامانش را گرفت! او در اجرای خود، خنده را قربانی مفهوم کرد، درست مثل آثار کمدی سال‌های پیشین سینمای ما. رقیبش جواد رضویان از پیش باخته بود و بازی را جدی نگرفته بود، درحالی‌که همه بینندگان برنامه و از جمله خود خمسه بازی را بی‌نهایت جدی گرفته بودند و این عدم‌توازن، کل آن قسمت را تحت‌الشعاع قرار داد. البته می‌توان گفت کار هردو نفر واجد بار درام بود، اما درامی بین بد و بدتر! خمسه این‌روزها در همه‌جا هست، طبعا این حضور سراسری، گرانیگاه بازیگر را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. او بازیگری خوب است و برایش لازم است که اعتمادبه‌نفسش را اندکی بیشتر کنترل کند؛ کاری که رامبد جوان در آن تبحری قابل‌لمس یافته است.

مهران غفوریان: او تنها کمدین مرد از سری اول کمدین‌هاست که هنوز اجراهای سرپایی دارد. وقتی که می‌دانی بهر چه کاری در خندوانه‌ای، بهر همان کار باش؛ غفوریان، خیلی خوب این را می‌داند. او ظرفیت‌های لازم را برای یک اجرای درست در خندوانه و ایستاخندهایش دارد، فقط باید بیشتر روی متن‌هایش کار کند.

سؤال‌های خندوانه یعنی: خداراشکر که این بخش از برنامه حذف شد! بی‌نمک و روی اعصاب بود! برای حفظ توازن هم که شده، گاهی لازم است که بعضی از آیتم‌ها الک شوند؛ و از جمله، این جمله که «ما خیلی باحالیم!» گاهی نیازی نیست که شما پیشقدم شوید برای گفتن بعضی حرف‌ها؛ حقش بود که این جمله را ما به شما بگوییم، چون به تلویزیون اعتماد کمی داشتیم، این مثنوی اندکی تأخیر شد، ببخشید! حالا ما با حالی خوش به شما خندوانه‌ای‌ها می‌گوییم؛ شما خیلی باحالید.

یاد دوست

هما همیار حمید

پرویز پورحسینی

● هما به حمید پیوست؛ زوج هنرمندی که بعد از پیوند، همیشه همیار و همراه هم بودند و نامشان در کنار هم. هما با اینکه خود از بیماری رنج می‌کشید، با عزمی آهنین به پرستاری از حمید سمندریان می‌پرداخت. به‌طوری‌که گاهی ما فراموش می‌کردیم که او نیز درد می‌کشد و بیمار است. هما بعد از حمید، همچنان آموزشگاه سمندریان را فعال نگاه داشت و مثل حمید به تربیت شاگردان ادامه داد. امیدوارم چراغ آموزشگاهشان به همت شاگردانشان همچنان روشن بماند. آخرین کاری که در خدمت ایشان بودم، تله‌تئاتر «به‌سوی دمشق» بود اثر استریندبرگ، به‌کارگردانی یار همیشگی‌اش سمندریان. او یگانه‌هنرمندی بود که از میان ما، پر کشید. جایش هرگز پر نخواهد شد. یادش جاودان باد.

خرابات

غریب و بی‌جان، زیر آفتاب منا

جواد طوسی

● در عصر پرتنش کنونی که از هر نقطه جهان خبر تلخ و ناگواری به گوش می‌رسد و خشونت‌طلبی و زیاده‌خواهی و نادیده‌گرفتن حقوق انسانی و اصول دموکراتیک، خط‌مشی شمار قابل توجهی از دولتمردان و زمامداران حکومتی شده، مراسم و مناسک حج نیز به‌طور اجتناب‌ناپذیر در کانون بحران و آسیب‌پذیری سیاسی قرار گرفته است. زمانی دستاورد این سفر معنوی و عارفانه، «خسی در میقات» جلال آل‌احمد و «حج» دکترعلی شریعتی بود، ولی حالا یک زائر با هر نگاه و جهان‌بینی و دغدغه و حس‌وحال درونی، در برخورد با این محیط و مشاهده فاجعه‌ای در ابعاد و گستردگی «منا»، چه ره‌آوردی خواهد داشت؟ آیا او اصلا فرصت و خلوتی پیدا می‌کند تا با اتکا به این بیت حافظ (در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مقیلان غم مخور)، در موقعیتی آمیخته با سیروسلوک قرار گیرد؟ در چنین دنیای ناآرام، پرالتهاب و متشنجی، نقش رسانه در انعکاس و ثبت واقعیت بیش‌ازپیش اهمیت پیدا می‌کند. زمانی مستندگرایی در این لوکیشن از سوی افراد باذوقی مانند نعمت حقیقی، احمد شیرازی، محمود ایثاری، عباس دستمالچی و جلال مقدم، فیلم خانه خدا (۱۳۴۵) شده که ریتم و ضرباهنگ و حال‌وهوایش نشان از این واقعیت داشت که قوم به حج‌رفته در شرایط روحی خوب و مساعد و بی‌استرسی به‌سر می‌برند. اما اگر قرار بود حج تمتع امسال و واقعه خونین منا از نگاه یک مستندساز ثبت و ضبط شود، چه نشانه‌ها و مشخصه‌هایی داشت؟ می‌بینیم ناخودآگاه از آن آرامش درونی و حس روحانی فیلم «خانه خدا» به فضایی دفرمه، پرهیاهو، خشونت‌زده و خارج از نظم و قاعده رسیده‌ایم که وصف حال این دوران و سیاست‌گذاران و مجریانش است. به این نکته و تفاوت بارز نیز توجه داشته باشیم که آیا در قبال آن حضور فارغ‌البال دوربین سازندگان فیلم «خانه خدا»، در شرایط کنونی می‌توان بدون محدودیت و عوامل بازدارنده و حضور مداخله‌گرانه مأموران سعودی (حتی با یک موبایل) به ثبت کامل و جزءبه‌جزء تلفات انسانی و بی‌کفایتی و سهل‌انگاری متولیان امور در مناسکی مذهبی پرداخت؟ با این مقایسه تاریخی دو دوران، می‌توان عمق فاجعه را بیشتر دریافت. به قول شکسپیر، در یکی از نمایش‌نامه‌هایش «ما روزگار خویش خود را سپری کرده‌ایم».

سیاست‌گریزناپذیر

انتخاب فیلم محمدرسول‌الله(ص) مجید مجیدی در این اوضاع‌واحوال نامتوازن و خالی از مهر و دوستی در جامعه جهانی برای معرفی به فرهنگستان علوم و سیاسی و به عنوان نماینده ایران در اسکار، از زوایای گوناگون جای بحث دارد. جدا از لزوم ساخت و تولید سنجیده و هوشمندانه آثاری از این‌دست برای سنگ محک‌خوردن سینمای ایران در وجه «هنر - صنعت» و قواعد حرفه‌ای این رسانه و جذب بازارهای جهانی، آیا این گزینش مبتنی‌بر نگاهی دقیق و کارشناسانه با درنظرگرفتن سلایق و علقه‌های مضمونی و ساختاری و سیاست‌های تاکتیکی اعضای آکادمی اسکار بوده یا هدف، بیشتر یک مانور و حضور حساب‌شده سیاسی، فرهنگی و مذهبی به‌شمار می‌آید؟ این‌گونه به‌نظر می‌رسد ما در اینجا هم ترجیح داده‌ایم از فرصت به‌دست‌آمده استفاده کنیم و فرهنگ و هنر را با سیاست پیوند دهیم و اعلام موجودیت کنیم و زیاد برایمان رعایت قواعد بازی و بالابردن ضریب شانس پذیرفته‌شدنمان، اهمیت و محلی از اعراب نداشته است.